
To Return or to Stay; Phenomenology of Identification of Afghan Working Children in Iran

Elham Ghanizadeh

Ph. D. Student in Sociology, Islamic Azad University, Khalkhal Branch, Khalkhal, Iran.

Samad Rasoulzadeh Aghdam

Associate Professor, Department of Family and Women's Studies, Azerbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran (Corresponding Author). E- mail: samad1356@gmail.com

Mehrdad Mohammadian

Assistant Professor, Department of Sociology, Islamic Azad University, Khalkhal Branch, Khalkhal, Iran.

Children's understanding of migration and their lived experiences is a subject that has not been addressed. In the present study, with the research assumption that emigrating is not an overnight and sudden decision, but a decision that happens to many after years of living experience and thinking about it, the approach of Afghan child laborers about leaving Iran and returning to their homeland has been discussed. In the present study, using the qualitative method and descriptive phenomenological approach, the semi-structured in-depth interview technique has been used to collect research information. The participants of the study were Afghan children present at the Parto Support Center in District 5 of Tehran, that 22 of them were interviewed. To select the participants, purposive sampling method with maximum diversity was used. The results of this research, which has been obtained from 11 main themes, namely: collectivism, self-reliance, early adulthood, network of trustees, future image, family, work and increasing resilience, traditions and identity, livability, self and otherness, and violence show that, these children understand and express their life in a way that indicates acceptable satisfaction with their situation in Iran. In fact, the traditions and values of these children's social networks are in line with the traditions and values of Iran, and this alignment makes them less likely to migrate to Afghanistan and elsewhere.

Conflict of interest:

ACCORDING TO THE AUTHORS, THE ARTICLE DID NOT HAVE ANY CONFLICT OF INTEREST.

Key words: *Working Children, Afghan Children, Migrant Children, Immigration, Re-migration, Immigrant Identification.*

«مطالعات جامعه‌شناسی»

سال شانزدهم، شماره شصت و سوم، تابستان ۱۴۰۳

ص ص ۴۱-۱۴

«مقاله پژوهشی»

بازگشت یا ماندن؛ پدیدارشناسی هویت‌یابی کودکان کار افغانستانی در ایران

الهام غنی‌زاده^۱

صمد رسول‌زاده اقدم^۲

مهرداد محمدیان^۳

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۴۰۳/۴/۱۰

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۲/۶

چکیده

فهم کودکان از مهاجرت و تجربیات زیسته آنها موضوعی است که کمتر بدان پرداخته شده است. در پژوهش حاضر با این فرض پژوهشی که مهاجرت‌کردن نه تصمیمی یک‌شبه و دفعتی، بلکه تصمیمی است که برای بسیاری در پس سال‌ها تجربه زیسته و اندیشیدن به آن اتفاق می‌افتد، به رویکرد کودکان کار افغانستانی در مورد رفتن از ایران و بازگشت به وطن‌شان پرداخته شده است. در پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش کیفی و رویکرد پدیدارشناسی توصیفی، از تکنیک مصاحبه عمیق نیمه ساختار یافته برای جمع‌آوری اطلاعات پژوهش استفاده شده است. مشارکت‌کنندگان پژوهش را کودکان افغانی حاضر در مرکز حامی پرتو منطقه ۵ تهران تشکیل داده‌اند که با ۲۲ نفر از آنها مصاحبه صورت گرفته است. برای انتخاب مشارکت‌کنندگان از روش نمونه‌گیری هدفمند با حداکثر تنوع استفاده شد. نتایج این تحقیق که از دل ۱۱ مضمون اصلی یعنی: جمع‌گرایی، خوداتکایی، بزرگسالی زود هنگام، شبکه معتمدین، تصویر آینده، خانواده، کار و افزایش تاب‌آوری، سنت‌ها و هویت، زیست‌پذیری، خود و دیگری و خشونت؛ به دست آمده نشان می‌دهد که این کودکان زیست‌جهان خود را به صورتی فهم و بیان می‌کنند که حاکی از رضایتی قابل قبول از وضعیت‌شان در ایران است. در واقع، سنت‌ها و ارزش‌های شبکه اجتماعی این کودکان منطبق با سنت‌ها و ارزش‌های کشور ایران است و این همسویی باعث می‌شود که احتمال مهاجرت آن‌ها به افغانستان و جای دیگر کم باشد.

واژگان کلیدی: کودکان کار، کودکان افغانستانی، کودکان مهاجر، مهاجرت، مهاجرت مجدد، هویت‌یابی مهاجران.

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، واحد خلخال، دانشگاه آزاد اسلامی، خلخال، ایران.

۲. دانشیار گروه مطالعات خانواده و زنان دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران (نویسنده مسئول).

E-mail: samad1356@gmail.com

۳. استادیار گروه جامعه‌شناسی، واحد خلخال، دانشگاه آزاد اسلامی، خلخال، ایران.

مقدمه و بیان مسئله

از دیدگاه انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان، فرهنگ‌پذیری به صورت مستقیم و غیر مستقیم بر اثر تماس‌ها و برخوردهای فرهنگی یک قوم یا ملت، یا میان دو قوم یا دو ملت شکل می‌گیرد. این فرایند همراه با تبدیل یا تغییر شکل بر دو جامعه خصوصاً جامعه‌ای که پذیرای آن فرهنگ است اثرگذار است. این امر بیانگر آن است که انسان موجودی فرهنگ‌پذیر است و این پذیرش فرهنگی رفتارهای معین هر جامعه‌ای را شکل می‌دهد و آن را نسل به نسل و سینه به سینه انتقال داده است (۱۰). همچنین مهاجرت از یک مکان به مکانی دیگر، علاوه بر اثرات گوناگونی که بر شئون مختلف زندگی دارد، از نظر سلامت روانی نیز مسائلی متعددی را به وجود می‌آورد که همانا به نحوه فرهنگ‌پذیری او بر می‌گردد. گاهی فشاری که فرد، در رویارویی با فرهنگ دیگری، متحمل می‌شود آن قدر مهم است که در برخی موارد مانند دگرگونی‌های دینی و دگردیسی‌های هویتی موجب دگرگونی‌های بنیادینی در زندگی او می‌گردد (۱۹). مهاجرت به یک کشور جدید می‌تواند کودکان و نوجوانان را به طرق مختلفی از جمله روابط خانوادگی، عملکردهای اجتماعی و آموزشی تحت تاثیر قرار دهد (۳۹).

کشور ایران به دلیل نزدیکی به افغانستان و مشترکات فرهنگی و مذهبی، میزبان جمعیت بسیاری از مهاجرین افغانستانی (نسل اول، دوم و سوم) است که به اضطرار و ناچار از فقر یا جنگ، به ایران کوچ کرده و با تمام ارزش‌ها و اعتقادات مورد قبول خود وارد فرهنگ و سبک جدیدی از زندگی می‌شوند. سکونت طولانی مدت مهاجرین افغانستانی در ایران، نسل دوم و سومی را به وجود آورده است که تفاوت چشمگیری در شکل‌دهی و ابراز هویت میان آنان و پدران و مادران‌شان (نسل اول) وجود دارد. نسل اول تغییراتی که با زندگی در ایران و فرهنگ جامعه میزبان در سبک زندگی‌شان پدیدار شده است را منفی و به منزله بحران هویت می‌پندارد. اما نوع مواجهه نسل دوم کاملاً متفاوت است. پیچیدگی شکل‌دهی هویت برای آنان با مشارکت در دو بافت متفاوت خانواده و جامعه بیشتر است. آنان به لحاظ قانونی پذیرفته نشده‌اند (کسب تابعیت) و قادر به دریافت منافع و حقوق شهروندی نیستند، جامعه میزبان آنان را دیگری بیگانه قلمداد می‌کند و در عین حال هیچ آشنایی نزدیکی با فرهنگ کشور خود ندارد و انطباق با زندگی در افغانستان برای او دشوار شده است. حتی پذیرش آنان از سمت مردم افغانستان با اکراه انجام می‌شود. از این وضعیت، نسلی به وجود می‌آید که هنگام جستجوی کیستی و نقش خود در جامعه با ارزش‌های متضاد و تنش‌های ناشی از آن روبرو می‌شود و خود را در وضعیت حاشیه‌ای و دیگری می‌بیند (۳۷).

مهاجرت به شکل غیر قانونی از کشور افغانستان به کشورهای دیگر از جمله ایران، در چند دهه اخیر، یکی از بزرگ‌ترین جابجایی‌های جمعیتی در تاریخ معاصر است (۲۳). مهاجران غیر قانونی به خاطر ویژگی‌ها و موقعیت خاص خود، به‌ویژه سرمایه انسانی پایین و عدم برخورداری از حمایت‌های قانونی، اثراتی را در اقتصاد کشور مقصد بر جای می‌گذارند (۱۸). این نوع مهاجران اکثراً غیرماهر بوده و در بازار

کار (کارگری) با دیگر کارگران رقابت می‌کنند (۱۴). هم‌چنین در میان بسیاری از مشکلاتی که مهاجران در یک کشور میزبان با آن مواجه هستند، حادثترین مشکل، سازگاری است (۱۶). علاوه بر این، این تصور اشتباه وجود دارد که کودکان نسبت به بزرگسالان به راحتی با هر شرایط و موقعیت تازه‌ای سازگار می‌شوند، اما در این زمینه، کودکان آسیب‌پذیرترین افراد هستند. این در حالی است که نداشتن اوراق هویتی برای بیشتر کودکان افغانستانی، به یکی از بزرگ‌ترین دلایل آسیب دیدن تبدیل شده است. اقلیتی دیده نشده و در معرض تحقیر که فاقد امنیت اجتماعی و اقتصادی‌اند و به دنبال کار در خیابان، بار سنگین‌تری را به دوش می‌کشند. علاوه بر این، والدین در میان پیش‌بینی‌هایی که از مشکلات و چالش‌های احتمالی مهاجرت دارند به ندرت جایی برای مشکلات کودکان در گوشه ذهن خویش خالی می‌گذارند، زیرا والدین نگران جستجوی شغل و یافتن راه‌هایی برای سازگاری با فضای جدید هستند (۳). این در حالی است که مهاجران افغانستانی از تحصیل در بسیاری از دانشگاه‌ها و رشته‌ها محروم‌اند و مشاغلی که بر عهده می‌گیرند اغلب مشاغل پر زحمت و کم درآمدی است (۱). چنین وضعیتی آن‌ها را در شرایط و جایگاه اجتماعی فرودستی قرار می‌دهد و کودکان این افراد نیز در همان شرایط عموماً از تحصیل بازمی‌مانند (۲۱). مضاف بر آن، بسیاری از کودکان افغان به کارهایی مثل زباله‌گردی، تکدی‌گری می‌پردازند که می‌تواند مشکلات روانی، خانوادگی، اجتماعی و فرهنگی فراوانی برای آنان به همراه داشته باشد (۳۸). در مجموع، مهاجرین به صورت کلی خود را در مقام فرودستانه‌تری از مردم کشور میزبان می‌دانند.

با توجه به اهمیت موضوع هویت‌یابی و سازگاری اجتماعی کودکان کار، تا کنون تحقیقات بسیار کمی در این خصوص در کشور ما صورت گرفته است. بنابراین، با توجه به شکاف یا خلاء علمی در زمینه فرایند هویت‌یابی کودکان کار افغانی در ایران، پژوهش حاضر درصدد پاسخگویی به این پرسش است که کودکان کار افغانی چه تجربی از شیوه‌های هویت‌یابی و سازگاری اجتماعی در ایران دارند که آن‌ها را به ماندن در ایران و یا بازگشت به کشورشان سوق می‌دهد؟

پیشینه پژوهش

نتایج مطالعه جمشیدپها و عنبری (۱۵)، در پژوهشی با عنوان «تعلقات اجتماعی و اثرات آن بر بازگشت مهاجرین افغانی»، با استفاده از روش پیمایش در بین ۴۰۰ خانواده مهاجر افغانی در شهرک مهاجرنشین (افغانی) گلشهر مشهد نشان می‌دهد که صرف نظر از جنگ و ناآرامی‌های داخلی به عنوان متغیر کلیدی در تحلیل این مهاجرت بازگشت یا عدم بازگشت مهاجرین افغانی تابعی از وابستگی و تعلق به ارزش‌ها و هنجارهای جامعه مبدأ و مقصد مهاجرت است. گذر سال‌های زیاد و گسترش وابستگی‌ها و تعلقات مادی و غیرمادی (شغلی تحصیلی مذهبی خانوادگی و مذهبی و ...) به جامعه میزبان سبب فراموشی و گسستن از تعلقات و ارزش‌های جامعه مبدأ (افغانستان) شده است.

موسوی (۲۴)، در پژوهشی به مطالعه «دلایل عدم اظهار هویت افغانستانی نسل دوم مهاجران افغانستانی در مشهد»، با استفاده از روش داده بنیاد پرداخته است. براساس یافته‌های تحقیق وی می‌توان چرایی عدم اظهار هویت افغانستانی را از سوی نسل دوم مهاجر مورد مصاحبه در سه مقوله معنایی عمده مورد بحث قرار داد: جامعه‌پذیری در ایران، موانع ساختاری و موانع ارتباطی. در نتیجه فرایند جامعه‌پذیری در ایران، برخی از سوژه‌ها خود را دارای هویت ایرانی دانسته و از همین روی هویت افغانستانی خود را اظهار نمی‌کردند. این مهاجران، پس از مواجهه با موانع ساختاری و عینی که از سوی سطح رسمی و سیاسی جامعه ایران بنا به افغانستانی بودن برای آن‌ها ایجاد شده، هویت افغانی خود را پنهان ساخته و استراتژی استتار را بر می‌گزینند.

یافته‌های سنقری و همکاران (۳۵)، در مطالعه‌ای با عنوان «موانع ادغام اجتماعی نوجوانان افغانستانی در جامعه ایرانی (مطالعه موردی شهر تهران)»، با استفاده از روش داده بنیاد بیانگر آن است که مهم‌ترین موانع ورود نوجوانان افغانستانی به جامعه میزبان از نظر خود آن‌ها عبارت بودند از: نداشتن مهارت‌های اجتماعی در روابط خود، مقاومت خانواده‌ها در برابر تغییر، تجربه تبعیض، توهین، طرد شدن و برچسب‌های اجتماعی در جامعه. در نهایت نتایج حاصل نشان داد که این موانع وابسته به شخص نوجوان، خانواده وی، جامعه میزبان، جامعه میهمان و قوانین مهاجرتی است.

یافته‌های پژوهش موسوی (۲۵)، در مطالعه‌ای با عنوان «هویت و باز تعریف آن در نسل دوم وضعیت مهاجران افغانستانی ایران»، با استفاده از روش روایت‌پژوهی، نشان دهنده تفاوت نسل دوم مهاجران با گذشته خود که والدین آن‌ها هستند و هم با زمینه فرهنگی که جامعه ایران می‌باشد است. آن‌ها ترکیبی از فرهنگ‌ها و تعریف‌های از خودهایی می‌باشند که حاصل برخورد و تلفیق فرهنگ‌ها می‌باشد که هم با زمینه و هم با گذشته، متضاد، متفاوت، مشابه، مخالف، موافق ... می‌باشند.

یافته‌های خسروی و همکاران (۱۸)، در تحقیقی با عنوان «مطالعه عوامل مرتبط با سازگاری دانش‌آموزان افغانستانی ساکن در شهر شیراز»، با استفاده از روش پیمایش، بیانگر آن است که بین متغیر سازگاری و متغیرهای تبعیض، رضایت‌مندی، احساس تعلق به ایران، پذیرش جامعه میزبان، تأکید والدین بر فرهنگ بومی، هویت ملی و محل تولد مادر، رابطه معنی‌داری وجود دارد. نتایج مدل رگرسیونی نیز نشان داد که متغیرهای تأکید والدین بر فرهنگ بومی، هویت ملی، احساس تعلق به ایران، رضایت‌مندی و محل تولد مادر، تعیین‌کننده‌های اصلی سازگاری هستند.

یافته‌های سعیدی (۳۲)، در مطالعه‌ای با عنوان «بازنمایی وطن در میان ذهنیت مهاجران: رهیافتی نظری به دیاسپورای ایرانی»، با استفاده از روش مردم‌نگارانه، بیانگر آن است که دلایل متعددی هم‌چون زمان مهاجرت، انگیزه‌های خروج از کشور، تنوع قومیتی، مذهبی، سوگیری‌های سیاسی و ایدئولوژیک، مرزبندی‌های نسلی، وضعیت اقامتی، پایگاه طبقاتی و هم‌چنین نحوه ارتباط با کشور مبدأ منجر به پرننگ

شدن مرزهای هویتی در میان مهاجران ایرانی شده است، به طوری که دیاسپورایی ناهمگون، متنوع، پیچیده، چهل تکه و چندلایه را شکل داده است.

قوام صفری (۱۱)، در مطالعه‌ای به «واکاوی علل و عوامل زمینه‌ساز، راهبردها و پیامدهای هویت دیاسپورایی در جوانان نسل دوم افغانستانی در ایران»، با استفاده از روش داده بنیاد پرداخته است. بعد از تجزیه و تحلیل داده‌ها، ۱۰ زیرطبقه به دست آمد که در نهایت در چهار طبقه تعلیق هویتی، استیصال، تکاپوی تاب‌آوری و خاموشی ناگزیر گنجانده شدند. عوامل مداخله‌گر شامل آموزش خانواده، خشونت محیطی و جنسیت بودند. بر اساس نتایج پژوهش، کوشش برای تاب‌آوری طرد اجتماعی به عنوان عامل اصلی در رابطه با هویت دیاسپورایی نسل دوم افغانستانی در ایران به دست آمد. این عامل به پیامد خاموشی ناگزیر و کاهش فشار طرد و تعلیق هویتی انجامید.

یافته‌های بهنام و همکاران (۴)، در مطالعه‌ای «جبر چندساحتی و بازماندگی انتخابی؛ مطالعه کیفی فرآیند بازماندگی از تحصیل کودکان افغانستانی ساکن در شهر مشهد»، با استفاده از روش روایت‌پژوهی بیانگر آن است که فرهنگ سنتی و مذهبی چه در پذیرش نقش مذهبی از سوی کودک و چه به صورت اجباری از سمت خانواده، سبب بازماندگی از تحصیل کودک می‌شود. اضطراب کودک ناشی از تجربه جنگ، عامل دومی است که بر فرآیند بازماندگی وی از تحصیل تأثیرگذار است. زدن برچسب بزهکار به کودک از سوی مسؤلان مدرسه باعث افتخار کودکی می‌شود که بزهکاری را نشانه مردانگی می‌داند. این امر ناشی از خرده‌فرهنگی است که درون آن رشد یافته است و موجبات بازماندگی وی از تحصیل را فراهم کرده است. به دلیل خارج شدن پدر از چرخه سرپرستی خانوار به علت اعتیاد و از کارافتادگی، فرزندان در حال تحصیل یا به خاطر اجبار یا فداکاری، تحصیل را رها می‌کنند و وارد بازار کار می‌شوند. در بین نزدیکان و اقوام کودک، وجود الگوهای ناموفق تحصیلی در ایران و الگوهای موفق غیرتحصیلی مهاجرت‌کننده به کشورهای اروپایی سبب می‌شود تا خانواده کودک تحصیل کردن وی را بی‌فایده قلمداد کند، انگیزه تحصیلی کودک از بین برود، میل به مهاجرت در او تقویت شود و در نهایت کودک تحصیل را رها کند. کودکی که در افغانستان تحصیل کرده است و در نیمه‌های سال تحصیلی به سبب وجود ناامنی در افغانستان به ایران مهاجرت کرده است، به علت نبود تطابق تحصیلی بین ایران و افغانستان، در آزمون ورودی مدارس ایران پذیرفته نمی‌شود و به پایه‌های پایین‌تر تحصیلی تنزل پیدا می‌کند. به این ترتیب، انگیزه کودک برای تحصیل کردن از بین می‌رود و موجب توقف تحصیلی او می‌شود.

پژوهشی که توسط سایتو (۳۳)، با عنوان «از ناامیدی تا امیدواری، تغییر دادن تجارب جوانان افغانستانی که از پاکستان و ایران به وطن بازگشت نموده‌اند» صورت گرفته است با ۱۹۹ نفر از افغانستانی‌ها که بیشتر عمر خود را در پاکستان و ایران گذرانده بودند مصاحبه نموده است. او در این

^۱ Saito

پژوهش به جستجوی تجارب بازگشت این افراد به افغانستان پرداخته است. آن چه از نتایج این تحقیق بر می‌آید این است که برای نسل دوم افغانستانی‌ها بزرگ شدن به عنوان یک پناهنده در کشوری که آن‌ها را از خود نمی‌پندارد ابهام این که «آن‌ها چه کسی هستند» را بیشتر می‌سازد. آن‌ها بیان می‌کنند که اصطلاح مهاجر در نگاه پناهندگان نسل دوم افغانستانی‌ها، زمانی که از سوی کشور میزبان مورد استفاده قرار می‌گیرد، تحقیرآمیز پنداشته می‌شود و برای‌شان تشویش برانگیز است. مهاجرانی که با وضعیت دشوار بزرگ شدن به عنوان «دیگری» روبرو بوده‌اند، در جستجوی بنیادی می‌باشند تا بتوانند با آن ارزش‌ها و افکار خود را ثابت نگهدارند.

شوارتز^۱ و همکارانش (۳۴)، در مطالعه‌ای با عنوان «توسعه هویت در جوانان مهاجر»، بر این باورند که نرخ مهاجرت در بسیاری از کشورهای غربی در بالاترین حد خود قرار دارد و مهاجرت می‌تواند تأثیرات عمیقی بر توسعه هویت داشته باشد. این تأثیرات هم در سطح فردی و هم در سطح گروهی رخ می‌دهد، اما تأثیرات این دو سطح به ندرت به طور همزمان مورد توجه قرار گرفته‌اند. آن‌ها در پژوهش‌شان، نه تنها بر توسعه هویت فردی قومی، ملی و شخصی، بلکه بر فرایندهای بین گروهی در سطح اجتماعی (به عنوان مثال، تهدیدها و کلیشه‌ها) تمرکز نموده‌اند که گزینه‌های هویتی در دسترس مهاجران را محدود می‌کند. هم‌چنین آن‌ها بر تعامل بین هویت‌های فردی مهاجران و مکانیسم‌هایی که از طریق آن سیاست‌های دفاعی اعمال شده توسط گروه‌های اکثریت که ممکن است به توسعه هویت در میان جوانان مهاجر آسیب برساند، تأکید می‌کنند.

در پژوهشی که توسط گویلیانی^۲ و همکاران (۱۲)، بر روی مهاجران نسل اول و دوم مسلمان که در ایتالیا زندگی می‌کردند انجام شد، یافته‌ها حاکی از آن بود که احساس حقارت گرفته شده از محیط روی ضعیف شدن هویت ملی در افراد نسل دوم و در عین حال قوی‌تر شدن همانندسازی دینی در آن‌ها تأثیر دارد. برای هر دو نسل، احساس تحقیر با افسردگی بیشتر و احساس رضایت کمتر از مهاجرت رابطه داشت. این رابطه در نسل دوم به شکل قوی‌تری دیده شد. به طور کلی، رضایت از زندگی و حال خوب روانی در نسل دوم به طور قوی‌تری با حقارت گرفته شده از محیط و هویت آن‌ها مرتبط بود. این باعث شد که نسل دوم برای ورود به جامعه جدید احساس سختی بیشتری داشته باشند. نسل دوم در مواجهه شدن با احساس تحقیر، بیشتر به سمت هویت قومی و دینی خود گرایش دارند و نسبت به فرهنگ اصلی جامعه میزبان مقاومت بیشتری دارند.

کارباجل^۳ (۵)، در پژوهشی با عنوان «فرایند شکل‌گیری هویت کودکان مهاجر»، با استفاده از ترکیبی از روش‌های مطالعه موردی و روایت پژوهی، تجارب یک کودک السالواری مهاجر به آمریکا را مطالعه نموده است. یافته‌های وی بیانگر آن است که کودک مورد مطالعه در سازگاری با فرهنگ ایالات متحده

1. Schwartz

2. Giuliani

3. Carbajal

بیش از حد سازگار است، به طوری که از فرهنگ و کشور بومی خود دوری می‌کند و در دلبستگی به والدین بیولوژیکی خود مشکل پیدا می‌نماید. با این حال، با گذشت زمان و در طی «فرایند بازسازی خود»، ضمن سازگاری با فرهنگ و هنجارهای ایالات متحده، با فرهنگ و کشور مادری‌اش نیز سازگار می‌شود.

میلر^۱ و همکاران (۲۲)، در مطالعه‌ای با عنوان «هویت فرهنگی کودکان و جوانان مهاجر نسل اول»، با تمرکز بر جمعیت رو به رشد کودکان و جوانان مهاجر نسل اول، تحقیقات موجود را با استفاده از فراتحلیل برای بررسی عوامل اصلی مؤثر بر شکل‌گیری هویت، بررسی نموده‌اند. یافته‌های آن‌ها نشان می‌دهد که در دنیای جهانی شده با نرخ بالای مهاجرت، هویت‌بخشی با فرهنگ مبدأ و محیط فرهنگی جدید یک موضوع کلیدی و گاه متناقض است. نسل اول مهاجران جوان به‌طور متوسط با فرهنگ مبدأ خود هم‌ذات‌پنداری می‌کنند و در مقایسه با کشور محل اقامت، هویت آن‌ها ضعیف‌تر است. همچنین در این پژوهش مشخص شد که هویت توسط عوامل اصلی جمعیت‌شناختی و مرتبط با مهاجرت تعدیل می‌شود.

پژوهش دولبرگ و آمیت^۲ (۹)، در مطالعه‌ای با عنوان «در مسیری سریع برای بزرگسالی: تجارب ادغام اجتماعی و شکل‌گیری هویت جوانان بزرگسال نسل ۱/۵ مهاجر»، بر ماهیت پویای ادغام اجتماعی و شکل‌گیری هویت محلی که توسط مهاجران جوان بزرگسالی که در کودکی یا نوجوانی (نسل ۱/۵) از اتحاد جماهیر شوروی سابق به اسرائیل وارد شده‌اند، تمرکز دارد. مهاجران نسل ۱/۵ به فرهنگ هر دو کشور مبدأ و میزبان مسلط هستند در حالی که به طور کامل به هیچ یک از آن‌ها تعلق ندارند و به عنوان بزرگسالان جوان با گذار فرهنگی و توسعه‌ای به چالش کشیده می‌شوند. بزرگسالان جوان در جوامع صنعتی امروزه مرحله‌ای از «بزرگسالی در حال ظهور» را تجربه می‌کنند که مشخصه آن عدم اطمینان است. با این حال، مشخص نیست که نسل ۱/۵ چگونه این مرحله را تجربه می‌کند. بر اساس مصاحبه‌های عمیق با مشارکت‌کنندگان (۲۵ نفر)، تجزیه و تحلیل موضوعی داده‌ها منجر به چهار دسته شد: ۱) تفکیک در دوران کودکی و نوجوانی؛ ۲) خدمت نظامی به عنوان یک نقطه عطف، جایی که ادغام اساسی آن‌ها و هویت اسرائیلی شروع به شکل‌گیری کرد؛ ۳) یک مسیر سریع برای بزرگسالی به تنهایی؛ نسل ۱/۵ نمی‌تواند به طور کامل از دوره بزرگسالی در حال ظهور لذت ببرد و به سرعت به سمت بزرگسالی حرکت می‌کند و ۴) طیفی از هویت‌ها: درجات مختلف تسلط هویت اسرائیلی در مقابل هویت شوروی سابق.

1. Maehler

2. Dolberg & Amit

کورت^۱ و همکاران (۲۰)، در مطالعه‌ای با عنوان «ادغام فرهنگی - اجتماعی پناهندگان افغان در ترکیه»، نشان دادند که قرار گرفتن در معرض رویدادهای بالقوه آسیب‌زا و عوامل استرس‌زای پس از جابجایی، از مهم‌ترین عوامل تهدید کننده سلامت روان و ادغام اجتماعی - فرهنگی پناهندگان افغان در ترکیه هستند. این تجارب استرس‌زا سلامت روان پناهندگان را بدتر می‌کند و مانع ادغام آن‌ها در جامعه میزبان می‌شود.

صفاک و همکاران^۲ (۳۱)، در مطالعه‌ای به بررسی شرایط فرهنگ‌پذیری مهاجران افغان و سوری در ترکیه پرداخته‌اند. یافته‌های آن‌ها بیانگر آن است که شباهت‌های فرهنگی، مذهبی و ارزش‌های جمعی از عوامل اصلی فرایندهای فرهنگ‌پذیری مهاجران افغانی و سوری هستند. اما تبعیض نسبت به پناهندگان، شرایط اقتصادی، موانع نهادی و رویه‌ای در ترکیه از موانع اصلی سازگاری یا فرهنگ‌پذیری موفق مهاجران در ترکیه هستند.

مبانی نظری

شبکه مهاجر و هویت

با این که هویت از دهه پنجاه قرن پیشین به یکی از مفاهیم مهم در علوم انسانی و به خصوص علوم اجتماعی تبدیل شد اما تا اواخر این قرن، این مفهوم این چنین شایع و موضوع مطالعه در جامعه‌شناسی نشده بود. با رشد موضوعاتی چون جهانی شدن، یکسان‌سازی فرهنگی و فرهنگی کردن، دامنه موضوعات مربوط به هویت و هویت‌یابی تخصصی‌تر شد. به تبع رشد مطالعات مربوط به این مفهوم و موضوع، پای هستی‌شناسی‌ها و شناخت‌شناسی‌های مختلفی که از اساس نظرگاه‌های مختلفی به این موضوع پیشنهاد می‌دادند، به وجود آمد. با این که این موضوعات برای مدت‌ها در بستر مدرنیته و نسبت کشورهای توسعه یافته با کشورهای کمتر توسعه یافته مطرح بود و این که از طریق تجارت جهانی، مردمان کشورهای کمتر توسعه یافته با ورود و مصرف محصولات کشورهای توسعه یافته دچار بحران‌های هویتی می‌شوند. اما امروز بخش مهمی از مطالعات مربوط به هویت و هویت‌یابی پس از موج‌ها و جریان‌های عظیم مهاجرت‌ها، معطوف به بحران‌های هویتی مهاجران بوده است (۲). از سوی دیگر چنین موج‌های مهاجرتی باعث شده است که فرآیند و محصول یکسان‌سازی تنها یک سویه از فرادست به فرودست نباشد و این تنها کشور میزبان و یا در شرایط اجتماعی و اقتصادی بهتر نباشد که بر مهاجران و مردم کشورهای با وضعیت بدتر تفوق و هژمونی بیابد.

عالمان علوم اجتماعی عموماً برای مورد مطالعه قرار دادن فرآیند مهاجرت و هویت‌یابی زندگی افراد و خانواده‌های‌شان را مدنظر قرار داده‌اند (۲۷). چنین رابطه‌ای به خصوص وقتی در مورد مهاجران سنتی‌تری مثل مهاجران افغانستانی سخن می‌گوییم اهمیت بیشتری می‌یابد، چرا که این افراد بیشتر با پشتوانه

^۱ Kurt

^۲ Safak

شبکه موجود و همچنین حمایتی که می‌توانند از خانواده گسترده خویش دریافت کنند پای در راه پر مخاطره مهاجرت می‌گذارند. از این رو است که ویلسون (۳۹)، کارکرد مهمی برای شبکه اجتماعی و آن چه نظریه خویش «مهاجرت با واسطه شبکه»^۱ می‌نامد قائل است. منظور از این اصطلاح این است که هر مهاجرت می‌تواند از هزینه‌های مهاجرت نفر بعدی بکاهد و وقتی هزینه‌های مهاجرت کاسته شود افراد بیشتری می‌توانند مهاجرت کرده و بنابراین شبکه خود با ارزش‌های مشخص گروه خود را منتقل کرده و ساختارها و فرهنگ خویش را در کشور دیگر حفظ و تقویت کنند. این نظریه در واقع بر خلاف نظریه‌های مربوط به پیشرفت و پذیرش فرهنگ و شرایط کشور پیشرفته‌تر، بیشتر بر اهمیت حفظ ساختارهای شبکه‌ای تأکید دارد. این نظریه از آن رو برای این پژوهش مهم است که افغانستانی‌ها در ایران از چنان شبکه عظیم و زنجیره نسلی مهاجران برخوردارند که امکان حفظ ساختارهای ارزشی و سنتی‌شان تا حدود زیادی برای‌شان فراهم می‌کند و می‌تواند باعث شکل‌دادن به هویت فردی و جمعی آنان شود.

همچنین در سال‌های اخیر در تحلیل‌های شبکه‌ای مربوط به مهاجران، اقتصاد خانواده و نقشی که این عامل در تصمیم‌های افراد مرتبط با شبکه خانگی^۲ دارد اهمیت زیادی یافته است. چرا که فرد مهاجر همواره یکی از مهم‌ترین دغدغه‌هایی که دارد مسئله اقتصادی است. اما با وارد شدن به میدان وسیع‌تر فرهنگ و اجتماع کشور میزبان و مضاف بر آن، برخورد فرهنگ شبکه کوچک خود فرد مهاجر، مجموعه‌ای از متغیرهای اجتماعی، ارزشی و اقتصادی در تصمیمات فرد مهاجر اثر می‌گذارند. به همین دلیل است که به کرات دیده می‌شود که فرد مهاجر به جای یک «انتخاب عقلانی» دست به انتخاب‌های ارزشی یا انتخاب‌هایی مبتنی بر سرمایه‌هایی که دارای کارکردهای اجتماعی قوی می‌داند، می‌زند (۱۳). برای مثال برخی مهاجران حاضرند، تنها با اتکا به شبکه اجتماعی‌ای که با منابع محدود می‌تواند کم و بیش از آن‌ها حمایت کند، مخاطرات سال‌ها زندگی کردن بدون شناسنامه در یک کشور دیگر را به جان بخرند (۶).

با این حال با آن که مردان و اخیراً زنان موضوع مطالعات متعددی در این شبکه بوده‌اند اما نقش کودکان در شبکه اجتماعی مهاجران و چگونگی اثرپذیری و اثرگذاری آن‌ها در این شبکه چندان جدی گرفته نشده است (۳۰). شاید دلیل آن را می‌توان شرایط بهتر کودکان پس از مهاجرت در کشورهای توسعه یافته دید. به عبارت دیگر مطالعات مهاجرت بیشتر معطوف به جهان غربی و توسعه یافته است و به ندرت فرآیند و شبکه مهاجران از کشوری کمتر توسعه یافته به کشور کمتر توسعه یافته دیگری مورد مطالعه قرار گرفته است. در کشورهای توسعه یافته عموماً خانواده‌ها و کودکان از چتر حمایتی دولتی و غیر دولتی تقریباً مناسبی برخوردار می‌شوند و احتمال کمتری وجود دارد که کودکان تبدیل به کودکان

¹ Network-mediated migration

² Domestic network

کار شوند. اما در ایران چنین وضعیتی وجود ندارد. بنابراین کودک افغانستانی با ورود زود هنگام به فعالیت اقتصادی به شبکه اقتصادی خانواده و شبکه اجتماعی وارد شده و تبدیل به یکی از گره‌های^۱ مهم این شبکه می‌شود. بنابراین پس از گرفتن چنین جایگاهی می‌توانند تبدیل به تصمیم‌گیر^۲ می‌شوند. از این رو چنین شرایطی می‌تواند باعث شود که کودک زود هنگام به بزرگسالی رسیده و هویتی چندگانه و پیچیده پیدا کند.

به خصوص این پیچیدگی و چندگانگی هویتی را آن‌جا می‌توان دید که کودک ممکن است در عین این که جایگاه تصمیم‌گیر را بازی کند اما همچنان سنت‌های بعضاً سرکوبگر را درونی کرده و حتی سنتی سلسله‌مراتبی را که با شخصیت تصمیم‌گیر در تضاد و تعارض باشد را بازتولید کند. با این حال توان اقتصادی بالاتر می‌تواند باعث تغییر آرام و تدریجی سنت‌های پیشین شود(۷).

روش‌شناسی و روش تحقیق

روش تحقیق به کار رفته در این پژوهش، کیفی بوده و از رهیافت پدیدارشناختی توصیفی به عنوان روش عملیاتی پژوهش استفاده شده است. در رویکرد پدیدارشناسی پدیده مورد مطالعه بر اساس دیدگاه معرفت‌شناختی تفسیری و بر پایه ذهنیت افراد و معنایی که آنان در تجربه زندگی خود از پدیده دارند، بررسی می‌شود. ضرورت استفاده از پدیدارشناسی از آن‌جا ناشی می‌شود که بسیاری از پدیده‌های مربوط به علوم انسانی و اجتماعی با توجه به ماهیت‌شان اندازه‌پذیر نمی‌باشند. در پژوهش حاضر، محققان از آن جایی که در صدد درک لایه‌های عمیق معنایی تجربه‌های زیسته کودکان و نوجوانان افغانی از زمینه‌های اجتماعی شکل‌گیری و تقویت هویت هستند از روش پدیدارشناسی توصیفی استفاده شده است. هدف این روش، توصیف و تشریح پدیده‌های خاص بر اساس تجارب سوژه‌های مورد نظر است و در فرایند کار بر توصیف آن چه افراد بیان می‌کنند، تمرکز می‌شود تا به کشف پدیده‌های تازه منجر شود.

مشارکت‌کنندگان پژوهش حاضر را کودکان و نوجوانان کار افغانی حاضر در مرکز حامی پرتو منطقه ۵ تهران تشکیل داده‌اند. در پژوهش حاضر، نمونه‌گیری با استفاده از روش نمونه‌گیری هدف‌مند؛ بدین معنا که پژوهشگر افراد و مکان مطالعه را از این رو برای مطالعه انتخاب می‌کند که می‌تواند در فهم مسئله پژوهش و پدیده محوری مطالعه موثر باشند(۲۶)، شروع و بر اساس نمونه‌گیری نظری که در آن انتخاب نمونه‌ها با توجه به تحلیل داده‌های گردآوری شده پیشین، شناسایی می‌شود(۳۶)، تا اشباع داده‌ها ادامه یافت. در واقع، بر اساس نمونه‌گیری هدف‌مند سعی شد افرادی که حامل تجربه‌های مرتبط با موضوع و مسئله و پرسش‌های تحقیق بودند انتخاب شوند. یعنی از مشارکت‌کنندگان انواع مختلف اطلاعات لازم از جنبه‌های مختلف مسئله تحقیق به دست آورده شد. سپس برای رسیدن به اشباع نظری با نمونه‌های بیشتر و دیگری از کودکان کار افغانی مصاحبه صورت گرفت تا در نهایت به نظریه‌ای که

¹. Node

². Decision-maker

توان کافی و لازم در زمینه توضیح و تبیین موضوع و مسئله پژوهش را دارا باشد، رسیدیم. هم‌چنین، با توجه به کیفی بودن روش پژوهش، اشباع اطلاعاتی یا نظری (تکراری شدن داده‌ها یا اطلاعات) ملاک اتمام نمونه‌گیری است. در این راستا، با ۲۲ نفر از کودکان و نوجوانان کار افغانی حاضر در مرکز حامی پرتو منطقه ۵ تهران مصاحبه شد. چرا که داده‌های جمع‌آوری شده، تکراری شدند و طبقات اطلاعاتی تازه‌ای به دست نیامدند و اشباع نظری حاصل شد.

با توجه به ماهیت موضوع پژوهش و روش انجام آن، از مصاحبه‌های عمیق نیمه ساختاریافته برای گردآوری داده‌ها استفاده شده است. در طی مصاحبه‌ها از مشارکت‌کنندگان درخواست می‌شد تا در مورد تجارب‌شان در زمینه هویت‌یابی و زمینه‌های اجتماعی آن صحبت کنند. جریان مصاحبه با استفاده از پرسش‌های تکمیلی و مبتنی بر پاسخ‌های مشارکت‌کنندگان ادامه می‌یافت و سئوالاتی نظیر «لطفاً در این خصوص بیشتر توضیح دهید» به عنوان سئوال‌ات عمق دهنده و اکتشافی پرسیده می‌شد. در ابتدای مصاحبه، با کسب اجازه از آزمودنی‌ها یا پاسخگویان و جلب رضایت‌شان، فرایند مصاحبه با استفاده از یک همکار مجرب حین مصاحبه مکتوب شد. مصاحبه‌ها با وقت قبلی و سئوال‌ات جذاب و غیررسمی شروع شدند. در طول مصاحبه، پژوهشگر با ایجاد یک رابطه صمیمی با پاسخگو، سعی نمود تا همه نظرات و دیدگاه‌های وی را در زمینه مسئله پژوهش به دست بیاورد. هم‌چنین به مشارکت‌کنندگان اطمینان خاطر داده شد که همه نظرات و اطلاعات شخصی آن‌ها کاملاً محرمانه خواهد ماند و کسی جز محقق بدان‌ها دسترسی نخواهد داشت. در واقع، ملاحظات اخلاقی پژوهش حاضر نیز شامل کسب رضایت آگاهانه، حق انصراف از پژوهش، محرمانه بودن اطلاعات و تعیین زمان و موقعیت مصاحبه توسط شرکت‌کنندگان بود. مدت زمان مصاحبه با هر مشارکت‌کننده به طور متوسط ۱ ساعت طول کشید.

پس از اتمام مصاحبه‌ها، داده‌های گردآوری شده با بهره‌گیری از روش موستاکاس^۱ (۲۸)، مورد تحلیل قرار گرفتند. تحلیل داده‌ها به این صورت بود که ابتدا مصاحبه‌ها برای درک فضای مصاحبه و شرکت‌کنندگان چندین بار بازخوانی شدند. اطلاعات مکتوب مربوط به مصاحبه‌ها چند بار خوانده شد تا محتوای کلی درک شود، این کار همراه با گوش دادن به بخش‌هایی از اطلاعات ضبط شده بود. در مرحله بعد کدهای اصلی و عبارتهای مهم هر مصاحبه استخراج شد. به این صورت که جملات و عبارتهای مرتبط با سئوال‌ات در مصاحبه‌ها جدا و در فایل دیگری نگهداری شد. این کار به این دلیل بود که اطلاعاتی که اهمیت کمتری هم دارند از دست نروند چون ممکن بود در مراحل بعدی اهمیت آن‌ها مشخص شود. در سومین مرحله معنای هر عبارت توضیح و با مفهوم‌بخشی به آن، خلاصه گردید. به این صورت که برای هر جمله مهم یک توصیف کوتاه از معانی پنهان آن نوشته شد. سپس معانی استخراج شده از جملات با هم ترکیب شده تا معنی مشترک حاصل شود. در مرحله چهارم، معانی به

^۱. Moustakas

صورت دسته‌هایی از کدها، سازماندهی شدند. یعنی معانی حاصل در مرحله قبل در خوشه‌های جداگانه‌ای گذاشته و مورد بحث قرار گرفتند. در پنجمین مرحله کدها به صورت دسته‌های مرتبط با یکدیگر در یک دسته کلی‌تر و سپس خوشه‌هایی قرار گرفتند که از آن‌ها مفاهیم محوری حاصل شد. در مرحله ششم یافته‌ها مورد بحث و توصیف قرار گرفته و نهایتاً به ساختار پدیده پاسخ داده شد.

در پژوهش حاضر برای اعتبار و اعتمادبخشی به داده‌ها، از قابلیت اعتبار یا اعتبارپذیری (که به واقعی بودن توصیف‌ها و یافته‌های پژوهش اشاره دارد و عبارت است از درجه اعتماد به واقعی بودن یافته‌ها برای شرکت‌کنندگان پژوهش و برای زمینه‌ای که پژوهش در آن انجام شده است)، انتقال‌پذیری (به درجه‌ای گفته می‌شود که در آن نتایج یک مطالعه کیفی می‌تواند به محیط دیگر نیز منتقل شده و برای جمعیتی متفاوت به کار رود)، قابلیت اعتماد (عبارت است از توانایی شناسایی جایی که داده‌های یک مطالعه معین از آن آمده، گردآوری شده و به کار رفته‌اند) و قابلیت تأیید (نشان دادن این امر که یافته‌های پژوهش عملاً و واقعاً مبتنی بر داده‌ها می‌باشند) (۸)، استفاده شده است. در واقع، در پژوهش حاضر، به منظور رعایت قابلیت اعتبار یا روایی پژوهش سعی شد افرادی وارد مطالعه شوند که اطلاعات مفیدی در خصوص مسئله مورد بررسی داشتند. برای رسیدن به انتقال‌پذیری، از آنجایی که در روش کیفی پژوهشگر موظف است تا مجموعه داده‌ها و توصیفات متنی خود را به نحوی کامل و غنی عرضه کند، سعی شد با عرضه کامل یافته‌ها، این مهم تحقق یابد. برای دست‌یابی به قابلیت اعتماد، یافته‌های پژوهش به چند تن از پاسخگویان داده شد و از آن‌ها خواسته شد تا نتایج را بررسی و بازبینی کرده، نظرات خود را اعلام کنند. قابلیت تأیید نیز از طریق مرور و بازبینی‌های دقیق و چندین باره داده‌ها، تفسیرها و یافته‌های این مطالعه با نگاهی به مطالعات پیشین حاصل شد.

یافته‌های پژوهش

از نظر ویژگی‌های دموگرافیک، مشارکت‌کنندگان شامل ۸ دختر و ۱۴ پسر بوده‌اند که میانگین سنی آن‌ها ۱۲/۵۹ سال بود (حداقل سن ۱۰ سال و حداکثر سن ۱۷ سال). هم‌چنین از نظر تحصیلات هم تمام مشارکت‌کنندگان دارای تحصیلات ابتدایی (۱۴ نفر اول ابتدایی و ۸ نفر دوم ابتدایی) بودند. اطلاعات جمعیت‌شناختی مشارکت‌کنندگان در جدول (۱) آورده شده است.

جدول شماره (۱): ویژگی‌های دموگرافیک مشارکت‌کنندگان

ردیف	سن	جنس	تحصیلات
۱	۱۰	دختر	اول ابتدایی
۲	۱۱	دختر	اول ابتدایی
۳	۱۲	دختر	اول ابتدایی
۴	۱۳	دختر	اول ابتدایی
۵	۱۴	دختر	اول ابتدایی
۶	۱۵	دختر	دوم ابتدایی
۷	۱۶	دختر	دوم ابتدایی
۸	۱۷	دختر	دوم ابتدایی
۹	۱۰	پسر	اول ابتدایی
۱۰	۱۰	پسر	اول ابتدایی
۱۱	۱۱	پسر	اول ابتدایی
۱۲	۱۱	پسر	اول ابتدایی
۱۳	۱۲	پسر	اول ابتدایی
۱۴	۱۲	پسر	اول ابتدایی
۱۵	۱۳	پسر	اول ابتدایی
۱۶	۱۳	پسر	اول ابتدایی
۱۷	۱۴	پسر	اول ابتدایی
۱۸	۱۵	پسر	دوم ابتدایی
۱۹	۱۵	پسر	دوم ابتدایی
۲۰	۱۵	پسر	دوم ابتدایی
۲۱	۱۶	پسر	دوم ابتدایی
۲۲	۱۷	پسر	دوم ابتدایی

یافته‌های این پژوهش به دنبال آن بوده است که فهم روزمره کودکان کار افغانستانی از مهاجرت را به دست آورد و پس از مصاحبه‌ها و تحلیل آن‌ها به چند مفهوم و مضمون اصلی‌ای که فهم کودک از مهاجرت به یا از ایران را برمی‌سازد دست یافت که شامل این موارد است: جمع‌گرایی، خودتکایی، بزرگسالی زودهنگام، شبکه معتمدین، تصویر آینده، خانواده، کار و افزایش تاب‌آوری، سنت‌ها و هویت، زیست‌پذیری، خود و دیگری و خشونت. در جدول (۲) این مضامین و درون‌مایه‌های آن را مشاهده می‌کنید.

جدول شماره (۲): فهرست مضامین اصلی و درون‌مایه‌ها از نگرش کودکان کار افغانستانی

مضامین اصلی	درون‌مایه‌ها
تصویر آینده	آینده‌نگری، واقع‌بینی، تلاش و کوشش، پیشرفت تدریجی، خوب کارکردن، پول درآوردن، چیزی شدن، شغل داشتن و نداشتن و آن چه که ممکن است.
خودانگاری	گول نخوردن، فهمیدن خطر، انتخاب کردن، پول توجیبی و پول درآوردن
بزرگسالی زودهنگام	کار والدین را انجام دادن، آماده کردن خواهر و برادران، دادن خرج خانه، کرایه و قبوض، هزینه سیم کارت و گوشی همراه، رعایت ادب، احترام گذاشتن، حفظ غرور، تعهد کاری، ضعف نشان ندادن و پذیرش عاقبت خطاها
شبکه معتمدین	خانواده گسترده، همبازی، رفیق و همکار
جمع‌گرایی	کار شریکی، تقسیم پول، کمک به همدیگر و با هم خوب بودن
خانواده	احترام به بزرگ‌تر، پول دادن به والدین و از آن‌ها طلبی نداشتن، حمایت معنوی والدین، دلسوزی والدین، حرف‌شنوی، پذیرش آن چه والدین فراهم می‌کنند و گفتگو با والدین
کار و افزایش	طبیعی، ضروری، درمانی، روابط عاطفی، دوستان صمیمی، درد و دل کردن، کودکانی مثل هم، همدلی، جدافتادگی، محرومیت
تاب‌آوری	از امکان تحقق خود، بیکاری و بی‌حوصلگی، جدافتادگی
سنت‌ها و هویت	زبان پشتو و فارسی، مسلمانی، شیعه و سنی، اجازه درس خواندن و قومیت
زیست‌پذیری	خدمات درمانی، نیازهای اولیه، داشتن خویشاوندان حمایتگر، تحقق‌پذیری هدف‌ها، امکان حل کردن موانع
خود و دیگری	عقلانیت روزمره، ایرانی و افغانستانی فرقی ندارند، با آن‌ها مهربان هستند، با آن‌ها بازی می‌کنند، دیگری‌سازی غیرساختاری
خشونت	نهادی، بهزیستی، افغان‌گیری، امنیت اجتماعی و مهربانی

تصویر آینده

بسیاری از کسانی که مهاجرت می‌کنند یا به مهاجرت می‌اندیشند، در واقع در خیال یک آینده بهتر است که به آن می‌اندیشند و یا آن را عملی می‌کنند. به این قرار، باید ببینیم که آیا این کودکان اساساً به عنوان کودک و مهاجر چه قدر رفتن از ایران و بازگشتن به افغانستان را در چارچوب یک آینده‌نگری، چه رؤیاگونه و یا کم و بیش واقع‌بینانه، درک می‌کنند. در این مسئله به خصوص تصویر یا تجربه‌ای که آن‌ها از ایران و همچنین احتمالاً از افغانستان داشته‌اند نقش پررنگی می‌تواند ایفا کند. اغلب این کودکان تصویری خوش‌بینانه از آینده خویش در ایران دارند و آن را منوط به تلاش خویش می‌بینند. برای مثال، مرتضی که اکنون یک جوراب‌فروش است قصد دارد که به زودی در یک مغازه مکانیکی شروع به کار کند. او می‌گوید که می‌داند برای مدتی درآمد نخواهد داشت اما در عوض آینده بهتری نسبت به جوراب‌فروشی خواهد داشت.

بسیاری از کودکان یادگرفتن یک مهارت و حرفه را رمز موفقیت در آینده می‌دانند و درس خواندن را برای آینده خود مهم می‌دانند. در این کودکان تصویری رویاگونه از مهاجرت وجود ندارد و بهبود وضعیت خویش را نه یک شبه بلکه امری تدریجی می‌بینند. در این زمینه راحله می‌وید: وضع خیلی‌هایی که می‌بینیم از ما بهتر است اما خب ما تازه ۳ سال که به این جا آمده‌ایم. آن‌هایی که وضع‌شون خوب است ۱۰ سال، ۱۵ سال است که این جا هستند و ما هم به مرور وضع‌مان بهتر می‌شود».

این کودکان هم‌چنین تصویری روشن از آینده قابل پیش‌بینی خویش دارند و خود را برای آن آماده می‌کنند. معین از هم‌اکنون شیربهای همسر آینده‌اش را که دختر عمه‌اش است را به مادر این دختر در افغانستان ارسال می‌کند و یا راحله می‌داند که مانند بسیاری از دختران فامیل در ۱۴-۱۵ سالگی ازدواج می‌کند، بنابراین خود را برای آن آماده می‌کند و کارهایی که باید یک زن متأهل در خانواده انجام دهد را می‌آموزد و سعی می‌کند با حسرت درس نخواندن تا مقاطع بالا خود را آزار ندهد و با آن کنار بیاید.

از این رو به نظر می‌رسد که این کودکان تا حدود زیادی درک خوبی از امر پیش‌رو و مفهوم آینده دارند و تا حدود زیادی می‌توانند از آینده به شکلی تحقیق‌پذیر سخن بگویند. با این نتیجه، پرسش از برنامه آنان راجع به مهاجرت از ایران پرسشی موجه و مشروع است. اغلب این کودکان میلی به بازگشت به افغانستان ندارند و بسیاری از آن‌ها نبود شغل، درآمد را دلیل عدم بازگشت خود می‌دانند. بعضی نیز که تمایلی به بازگشت به افغانستان دارند آن را منوط به بهبود وضعیت خود می‌دانند و تنها پس از این که این جا توانستند «خوب کار کنند» و «پول درآورند» به آن جا می‌روند. سینا در این زمینه می‌گوید: «من با عموم زندگی می‌کنم. بابا و مامانم افغانستان هستند و من را فرستادند این جا چون آن جا وضعیت خوب نیست. من کفاشی می‌کنم و یک بار که رسیدم جلوی مدرسه بهشان گفتم واکس می‌خواهید و گفتند نه نمی‌خواهیم و بعد از من پرسیدند دوست داری درس بخوانی. من گفتم درس خوب است آدم که درس بخواند یک چیزی می‌شود ... من دوست ندارم بروم افغانستان آن جا جنگ است و طالب است ... من دوست دارم همین جا بمانم چون این جا می‌توانم درس بخوانم و پیشرفت کنم».

از سوی دیگر بعضی از کودکان رفتن از ایران را بسیار دشوار و بعید می‌دانند چرا که بعید به نظر می‌رسد وضعیت افغانستان خوب شود. از طرفی دیگر، مهاجرت به کشورهای دیگر هم بسیار سخت است چرا که به نظر آنان ساکن شدن در ایران به مراتب ممکن‌تر و یا راحت‌تر است و کشورهای دیگر به راحتی آن‌ها را نمی‌پذیرند. بنابراین مهاجرت به کشور سوم چنان امر احتمالی نمی‌نماید که برای آن برنامه‌ریزی، سرمایه‌گذاری و تلاش کنند.

خوداتکایی

کودکان کار افغانستانی از ابتدا خوداتکایی را می‌آموزند و از سنین بسیار پایین به تنهایی کار کردن و مخاطرات ممکن و شیوه‌هایی اجتناب از مخاطرات را فرا می‌گیرند. در کنار این مسائل کارکردن برای آن‌ها با امکان تصمیم‌گیری و ایجاد زیبایی‌شناسی مختص شخص خودشان مرتبط می‌شود. در فهم این کودکان «پول درآوردن» باعث می‌شود که بتوانند به تنهایی با خطرات زندگی در جامعه مواجه شده و آن را بشناسند. بنابراین ذکاوتی به دست آورده که فریب افراد را نخورند. در عین حال، کسب درآمد باعث می‌شود که آن‌ها بتوانند «پول توجیبی» داشته باشند و کم و بیش هر آن چیزی که خود دوست دارند بخورند یا بپوشند. اما از آن جایی که این پول توجیبی حاصل زحمات خودشان است که پس از دادن آن

به والدین، مقداری از آن برای خرج کردن به آن‌ها داده می‌شود، از همان کودکی با امساک هزینه کردن و مصرف کردن را یاد گرفته و درونی می‌کنند. بنابراین چنین اخلاق امساک‌گرایانه‌ای می‌تواند باعث آن شود که میل‌ورزی و خواهش و تمناهایشان محدود شده و در برابر مضایق و تنگناهای اقتصادی، تاب‌آوری بالاتری داشته باشند.

بزرگسالی زود هنگام

بزرگسالی زود هنگام یکی از وضعیت‌هایی است که هم در کودکان کار و هم در کودکان مهاجر شیوع بالایی دارد. این پژوهش اما می‌تواند نشان دهد تا چه مقدار این مؤلفه در افزایش یا کاهش میل به مهاجرت بین کودکان کار افغان تأثیرگذار است. چرا که اگر یکی از ویژگی‌های بزرگسالی، به خصوص در شیوه جمع‌گرایانه زیست آن‌ها، را به عهده گرفتن مسئولیت امور و یا عده‌ای از افراد بدانیم، این وضعیت می‌تواند دست و پای آن‌ها را در تصمیم به مهاجرت سنگین کند. بزرگسالی زود هنگام در این کودکان با مضامین مربوط به اقتصاد و همچنین مسئولیت‌پذیری‌های پیش از موعد ارتباط می‌یابد و با آن تعریف شود. برای مثال راحله که دختری است ۱۲ ساله اغلب اوقات با مادرش سبزی‌ها را بسته‌بندی می‌کنند اما مادر او با بیماری و دشواری‌هایی درگیر است و به کرات پیش می‌آید که او برای تحویل کار در موعد مقرر، کار بسته‌بندی سبزی‌ها را به تنهایی و با سرعت بیشتری انجام دهد. همچنین راحله برخی صبح‌ها کار آماده کردن خواهر و برادرانش را انجام می‌دهد و نقش مادری را به عهده می‌گیرد. هم‌چنین دادن «خرج خانه»، «کرایه» و «قبض برق و گاز»، وظایفی است که بسیاری از این کودکان بدبیهی فرض می‌گیرند و خود را در پرداخت این هزینه‌ها موظف می‌دانند. در کنار این هزینه‌ها، هزینه‌های دیگری که آن‌ها را در موقعیت بزرگسالی قرار می‌دهد مانند هزینه سیم کارت و هزینه گوشی همراه نیز به عهده خود کودکان است. یکی از این کودکان می‌گوید: «بابام می‌گوید باید کار کنیم. روزی ۱۰۰ الی ۱۵۰ هزار تومان کار می‌کنم و به بابام می‌دهم. خرج خونه را که دادیم ۳۰-۲۰ هزار تومان برای خودم بر می‌دارم و جمع می‌کنم عید با دوستانم و داداش‌ام می‌رویم تفریح، جوجه می‌پزیم تو پارک می‌خوریم ... با دوستان و داداشم می‌رویم ایستگاه یخچال و لباس می‌خریم».

به علاوه کار اقتصادی، عقل معاشی را در آنان می‌پرورد که نه تنها حرص و آز در آن راه ندارد بلکه نوعی قناعت و واقع‌بینی را در آن‌ها رشد می‌دهد. «برادر بزرگ‌ترم با موتور گل می‌فروشد اما من کار باغبانی و گل‌فروشی را دوست ندارم، درست است بعضی وقت‌ها پول خوبی دارد اما چون پول‌اش یک روز هست یک روز نیست، من همان جوراب می‌فروشم که هر روز پول دارد».

این قسم از بزرگسالی که با کار اقتصادی و مواجهه کودکان با الزامات کار کردن و کسب درآمد ارتباط می‌یابد، هم‌چنین به وضوح رشد عاطفی آن‌ها تسریع داده و دوران کودکی آن‌ها را کوتاه می‌کند. مهاجر بودن بسیار به مهمان بودن نزدیک است و از الزامات اخلاقی مهمان بودن اجتناب از فریب‌کاری و

گستاخی‌ست. این کودکان به‌شکلی «اخلاقی» همواره از تمارض، پررویی و رفع تکلیف‌کردن پرهیز دارند و آن را بسیار زشت و ناپسند می‌بینند. برای مثال تمام این کودکان بدون کمترین تأملی می‌گویند هرگز برای فروختن کالای خود نه کسی را تحت فشار می‌گذارند و نه حاضرند غرور خود را بشکنند. به علاوه حتی در شرایط بیماری و دشواری هم که سرکار بروند به هیچ عنوان، تا به حال، وضعیت خود را اهرمی برای فشار، جلب توجه و یا ترحم نکرده‌اند. در این زمینه سینا می‌گوید: «یک بار صورتم سوخته بود و برای این که کسی متوجه نشود صورتم را با ماسک پوشاندم که کسی نبیند».

هم‌چنین او در خاطره‌ای دیگر و به عنوان خاطره‌ای خجالت‌آور که نشان دهنده این است که او از خود «ضعف» نشان داده و مسئولیت خطایی که مرتکب شده را نپذیرفته است می‌گوید: «من تو سوپر مارکت کار می‌کنم. صاحب کار خیلی خوب و مهربانی دارم و هیچ وقت با من بدرفتاری نکرده است. یک بار داشتم وسایل را در قفسه می‌گذاشتم که شیشه‌ی ترشی زیتون از دستم افتاد و شکست. خیلی گران بود. من می‌خواستم پول‌اش را بدهم، اما واقعاً گران بود؛ نصف‌اش را من دادم و نصف دیگرش را صاحب کارم داد».

شبکه معتمدین

شبکه مهاجرین یکی از مهم‌ترین عواملی هستند که فرد مهاجر می‌تواند با اتکا به حمایت، همدلی و همکاری آن‌ها تن به مهاجرت بدهد و فقدان این شبکه می‌تواند باعث بالا رفتن هزینه‌ها و افزایش مخاطرات و هم‌چنین افزایش امکان ناکامی و ناپایداری در کشور مقصد شود. از این رو شناخت شبکه‌ای که کودکان در مسیر زندگی عاطفی و اقتصادی خود به آن‌ها تکیه کرده و اعتماد دارند، می‌تواند در موضوع پژوهش ما روشن‌گر باشد. این مؤلفه و مضمون اصلی نیز در این کودکان رابطه‌ی نزدیکی با امر اقتصادی دارد و تا حدود زیادی برای اغلب این کودکان تمایز بین فرد «مورد اعتماد» و هم‌چنین «رفیق» و «همبازی» را نشان می‌دهد. از آن جا که این کودکان زمان زیادی را صرف کار کردن می‌کنند به مرور همکاران‌شان تبدیل به افراد مورد اعتماد آن‌ها می‌شوند چرا که زمان زیادی را با هم می‌گذرانند. اما نکته مهم در این جا این است که با آن که آن‌ها همبازی‌های ایرانی زیادی دارند و کودکان ایرانی هم بدون ایجاد حسی ناخوشایند که ممکن است کودکان مهاجر در مواجهه با کودکان غیر مهاجر تجربه کنند، با آن‌ها بازی می‌کنند؛ اما غالباً دوستان مورد اعتماد و رفیق این کودکان، خانواده گسترده آن‌ها نظیر برادر، خواهر، دختر خاله، پسر عمو، عمو و پدر بزرگ هستند. دریافت این که کودک کار مهاجر افغانستانی، دوستان نزدیک و معتمدین‌اش را اغلب در بین هم وطنان خود پیدا می‌کند و وجود آنان در ایران باعث ایجاد و تشدید تعلق خاطر آن می‌شود، می‌تواند در پیش‌بینی تصمیمات آینده مهاجرتی آنان راهگشا باشد. مضاف بر آن، اگر برای این افراد اقتصاد را از مهم‌ترین عناصر دخیل در

مهاجرت بدانیم و امکان فعالیت اقتصادی را تا حدود زیادی در ارتباط با این شبکه ببینیم، در نتیجه این شبکه اثر مهمی بر مهاجرت به دلایل اقتصادی خواهد داشت.

جمع‌گرایی

یکی از مهم‌ترین مضامینی که از طریق آن می‌توان میل کودکان به مهاجرت را سنجید درونی شدن ارزش‌ها و عناصری است که فردگرایی را در آن‌ها کاهش و جمع‌گرایی را در آن‌ها تقویت می‌کند. با تشدید جمع‌گرایی در این کودکان و تضعیف فردگرایی، احتمال کمتری وجود دارد که افراد از جمع خویش جدا، از آن‌ها گذشته و مهاجرت کنند. جمع‌گرایی در این افراد در «کار شریکی»، «تقسیم پول»، «کمک به همدیگر» و «با هم خوب بودن» متبلور می‌شود. یکی از مشارکت‌کنندگان می‌گوید: «باید به حرف‌های بزرگ‌ترها گوش بدهیم و با هم خوب باشیم. من و پسرخاله‌ام و چند نفر از دوستان دیگرم که می‌رویم در یک خیابان او مثلاً اگر قبل از من حرکت کند من اجازه می‌دهم که او تا آخر برود و من با فاصله از او می‌روم. من جلوی او حرکت نمی‌کنم که به کسی جوراب بفروشم ولی اگر کسی از او گذشت می‌روم تا بفروشم.»

گهگاهی فهم امر جمعی برای این کودکان امر اقتصادی است. در میان آنان اگر چه بازی و برای مثال «فوتبال بازی کردن» یا «تفریح رفتن» نیز مصداق‌هایی از در جمع بودن است. اما آن‌ها جمع‌گرایی و قواعد حاکم بر آن، یعنی تقسیم و ایفای نقش‌ها و همچنین اعتماد بین افراد که اساس کار جمعی است را به شکلی بسیار جدی و ملموس در کارهای اقتصادی می‌فهمند. از این رو، تا جایی که این کودکان می‌توانند خویش را در جمعی بیابند که اتفاقاً موفق و منسجم کار می‌کند، تعلق و چسبیدگی مؤثری برای این کودکان وجود دارد و جدایی از آنان را بسیار دشوار و سخت می‌تواند کند. چنین تحلیلی را به خصوص از آن‌جا می‌توان مهم قلمداد کرد که به ندرت کودکی از وضعیت کاری خویش ناراضی است و اگر هم رضایت ندارد آن را هم چون مرحله‌ای گذرا می‌بیند که با تلاش می‌توان تغییر داد. آن چه که موجب عدم رضایت آن‌هاست نه همکاران بلکه خود آن کار است. بنابراین آن‌ها گروهی می‌توانند به راحتی با همدیگر به کاری دیگر مشغول شوند و همکاری خویش را ادامه دهند.

خانواده

رابطه این کودکان و خانواده به دلیل روابط عاطفی و اقتصادی اهمیتی اساسی دارد. علاوه بر آن، از حیث نظری، جاگیری مهاجران در شبکه کنشی آن‌ها که برای این افراد تا حدود زیادی متشکل از خانواده گسترده‌شان است، بر جهت‌گیری این کودکان نسبت به مهاجرت تأثیری مستقیم می‌تواند داشته باشد.

بسیاری از این کودکان نگاهی سنتی و سلسه‌مراتبی به رابطه والدین و فرزند دارند. آن‌ها صحت رابطه‌ای چینی را رابطه‌ای می‌بینند که والدین، نه حمایتی همه‌جانبه و اقتصادی، بلکه، رابطه‌ای از حیث معنوی همدلانه با فرزندشان باشند. برای این کودکان انجام آن چه که والدین می‌گویند و «حرف‌شنوی» از آن‌ها و هم‌چنین اعتماد کودکان به والدین یک فضیلت است. معین که حال پسر بالغی محسوب می‌شود و در شرف ازدواج است از نفوذ کلام مادرش در تصمیمات و تفریحاتش می‌گوید: «اجازه ندارم گیم‌نت بروم چون مادرم می‌گوید آن‌جا بچه‌های خوبی نیستند و حرف‌های زشت می‌زنند. من هم از آدم‌هایی که حرف‌های زشت می‌زنند خوشم نمی‌آید چون تربیت خانوادگی‌شان را نشان می‌دهند».

از سوی دیگر می‌بینیم که کودکان هرگز از امکانات محدودی که والدین‌شان تأمین کرده‌اند شکایتی ندارند و به راحتی هر آن چه که هست را می‌پذیرند و تغییر این شرایط را وظیفه تنها والدین نمی‌دانند و خود را در کنار والدین‌شان مسئول بهبود شرایط می‌دانند. حتی برای «بریالی» پدر و مادر او لزوماً وظیفه‌ای در قبال زندگی او ندارند اما او در قبال آن زندگی وظیفه دارد. به بیانی دیگر، آن چه زندگی نامیده می‌شود و باید برای آن تلاش کرد زندگی‌ای نیست که والدین آن‌ها ساخته باشند و حال با ورود کودک باید به تأمین نیازهای او پردازند، بلکه کودک کسی است که با ورودش به آن زندگی، مانند والدین‌اش برای برای بهبود آن زندگی، فارغ از نقش والدگری و فرزندگی، کوشش کند و زحمت بکشد. با این حال، کودکان نظر یکدستی نسبت به این که اگر والدین از آن‌ها بخواهند به افغانستان برگردند ندارند. برخی از تن دادن به تصمیم آن‌ها و برخی از تن ندادن به این تصمیم و اصرار بر ماندن در ایران سخن می‌گویند. علی‌رغم این دودستگی آن‌هایی که دوست دارند بمانند فکر می‌کنند می‌توانند با حرف زدن و بحث منطقی با والدین‌شان آن‌ها را قانع کنند و نیازی به واکنش‌های تند و پر تنش در این باره نمی‌بینند.

کار و افزایش تاب‌آوری

کار کردن ممکن است برای بسیاری از مردم نه یک فعالیت دشوار، زحمت‌آفرین و پر تنش، بلکه فعالیت طبیعی، ضروری و یا حتی درمانی باشد. از این رو، برای کودکان کار افغانستانی کار نکردن، غیر قابل‌باور، عذاب‌آور و غیر طبیعی می‌تواند باشد. برای کودکی که از حدود ۴ سالگی کار کردن را آغاز کرده است و همراه اعضای خانواده بیرون رفته، از خلال کار کردن با آن‌ها علقه و عاطفه ایجاد کرده و با کار کردن مثل دیگر کودکان افغان دوستان‌اش را پیدا کرده است؛ کار نکردن، محروم کردن او از جریان طبیعی زندگی می‌نماید. برای بسیاری از این کودکان کار کردن فعالیت است که با آن ناراحتی‌های روزمره خویش را التیام می‌بخشند و یا حداقل آن را سرکوب می‌کنند. این کودکان تنها در محل کار است که می‌توانند کودکانی را پیدا کنند که در شیوه و تجربیات زندگی، داستانی نزدیک به تجربه آنان دارند و این کودکان اند که احتمالاً همدلی بیشتری را می‌توانند با آن‌ها داشته باشند. کارکردن نه فقط التیام‌بخش

که راهی برای تصویر کردن آینده است و ترسیم کردن را اگر مترادف امید داشتن بدانیم برای این کودکان کار کردن نه مأمّن گریز از دشواری‌های زندگی بلکه افقی لذت بردن است؛ جایی که ساختن زندگی را تمرین و تصویر می‌کنند. روایت «بریالی» از ضرورت و بداهت کار کردن نشان می‌دهد: اگر این کودکان اجازه کار کردن نداشته باشند تا چه مایه خود را محروم و جدا افتاده احساس می‌کنند: «بابام من را می‌زند. می‌گوید دوست ندارم کار کنی. باید درس بخوانی. من بابام را دوست ندارم چون نمی‌گذارد کار کنم. اما من یکشنبه و سه‌شنبه و پنجشنبه می‌روم سر کار و پول را به مادرم می‌دهم. من دوست دارم با دوست‌هایم سر کار بروم و پول در بیاورم. سرکار خوش می‌گذرد.»

کار کردن نه تنها تجلی‌گاه بودن در میان دوستان، بلکه بسته بودن به مجموعه‌ای از ارزش‌هاست که جایی مثل مدرسه دسترسی به آن ممکن نمی‌شود. محل کار جایی است که ارزش‌ها بازتولید می‌شود. کودک کار افغانستانی مسئولیت‌پذیری را هم‌چون یک ارزش می‌تواند به جا آورد و در عین حال هویت خویش را هم‌چون گرهی منحصر به فرد اما وابسته به شبکه اجتماعی‌اش به اثبات برساند. علی‌رغم این موضوع هم‌چنان به نظر می‌رسد کار کردن برای این کودکان، غایت نیست. بلکه کار کردن امکانی است که بهترین شیوه بودن کودک در این شبکه را ممکن می‌کند. اما درس خواندن، هرگز در این موضوع کارکردی برابر با کار کردن ندارد و نمی‌تواند آن چنان به درد کودک بخورد. بنابراین، خو گرفتن به چنین شرایطی و اهمیتی که زندگی روزمره‌ای که کار کردن بخشی لاینتنزع از آن است باعث می‌شود رفتن از ایران بسیار دشوار شود، چرا که مهاجرت دوباره تغییراتی می‌تواند در این شکل از بودن و پیکره‌بندی شبکه اجتماعی کودکان ایجاد کند که هزینه‌های آن بسیار بالا می‌برد. به عبارتی دیگر، شرایط ایران و شرایط کاری‌ای که برای آن‌ها وجود دارد، وضعیتی نیست که این کودکان به آسانی بتوانند از آن دل بکنند.

سنت‌ها و هویت

این کودکان افغان، افغانستانی بودن خود را همه به یک اندازه مهم و با عناصری شبیه به هم درک نمی‌کردند. برای برخی شکل لباس پوشیدن، برای برخی زبان و لهجه، و برای برخی دیگر مذهب آنان عنصری است که با آن هویت خویش را تعریف می‌کنند. اغلب مشارکت کنندگان در این پژوهش مسلمانی را عاملی مهم در انتخاب ایران برای سکونت و مهاجرت می‌دانند و معتقدند آن چه که ایران را جایی «خوب» می‌کند همین مسلمان بودن‌شان است. اما برای برخی کودکان آن چه که افغانستانی را از ایرانی متمایز می‌کند «سنی» بودن است. نورالدین می‌گوید: «با این که ایرانی‌ها را دوست دارم اما دوست‌دارم افغانستانی بمانم چون ما سنی هستیم و شما شیعه».

راحله و جاوید، زبان پشتو را ویژگی هویتی‌ای ویژه‌ای در میان خویشان خود می‌دانند و می‌گویند در دوره‌های خانوادگی کسانی که فارسی حرف بزنند و پشتو بلد نباشند به سخره گرفته می‌شوند و آن‌ها

را کسانی می‌دانند که «خود را گم کرده‌اند». زبان به عنوان محمل هویت‌یابی نه فقط تمایز ایرانی و غیر ایرانی بلکه اقوام افغانستان را هم نشان می‌دهد. این زبان با خود حامل نزاع‌هایی است که ممکن است افراد را از طایفه دیگری تا درجه «نجنس» بودن نزول دهد. پشتو بودن هم‌چنین یک نظام تمایزبخشی سه سویی ایجاد می‌کند؛ یعنی تمایزی سه سویه بین افغانستانی پشتو زبان، فارسی زبان و هم‌چنین ایرانی. بنابراین، روابط پشتو زبانان را در گرو اهمیتی که به زبان‌شان می‌دهد، پیچیدگی بیشتری می‌یابد. از سوی دیگر، پشتو زبانان به نظر، پافشاری بیشتری بر بازگشت به افغانستان دارند و تمایز زبانی آنان باعث شده است که حضور خود در ایران را بیشتر از دیگر افغان‌ها موقتی بینگارند.

مضاف بر آن، قومیت این کودکان باعث می‌شود که نقش‌های جنسیتی با شدت و حدت‌های مختلفی بر آنان تحمیل شود. برای مثال در حالی که دختران به ندرت کار می‌کنند و یا اجازه دارند کاری خارج از محیط خانگی انجام دهند، پسران از زمانی که تقریباً کمی قدرت تمیز پیدا می‌کنند باید کار کردن در فضای خارج از خانه را آغاز کنند و در همان سال‌های ابتدایی بدون حمایت مستقیم خانواده خود، مخاطرات محیط کار خویش را مدیریت کنند. مثالی دیگر از نقش‌های جنسیتی سنتی، شرایط تحصیلی است که در میان کودکان هراتی احتمال این که دختران بتوانند حداقل تحصیلات پیش از دانشگاه را به پایان برسانند و یا پسران به دانشگاه بروند وجود دارد اما در اقوام دیگر که غالب این کودکان از آنان‌اند، امکان عدول از حدود تعیین شده و تحصیل در مقاطع بالا بسیار ناچیز است. چنین شرایطی باعث شده است که با تفوق مجدد طالبان بر افغانستان، کودک هراتی هیچ آینده‌ای را در افغانستان و نظام فرهنگی مسلط بر آن را برای خویش متصور نباشد. این نقش‌های جنسیتی بیانگر آن می‌تواند باشند که مهاجرت اگر چه به نظر تصمیمی است که مردان می‌گیرند اما مسئولیتی که مردان در مورد زنان دارند گرفتن این تصمیم را به پیچیدگی‌هایی می‌کشاند.

زیست‌پذیری

زیست‌پذیری در این جا مجموعه‌ای از شرایط است که امکان زیستن و حداقل‌هایی که فرد مهاجر در نظر دارد را فراهم می‌کند. این شرایط می‌تواند با معیارهای کشور میزبان نیز همخوانی نداشته باشد اما برای فرد مهاجر مکفی باشد. برای مثال، در حالی که دریافت خدمات درمانی فوری برای بسیاری از ایرانیان امری بدیهی باشد اما برای فرد افغانستانی یک موهبت و دلیل محکم برای ماندن در ایران باشد: «این جا مثل افغانستان نیست، باز هم راحت‌تر است چون هر روز کار خانه برای انجام هست. داداشم مریض است، در افغانستان تصادف کرد، پایش شکسته بود آوردیمش این جا در پایش پلاتین انداختیم. مادرم هم مریض است کمر درد و پا درد دارد و با او سبزی پاک می‌کنیم و لازم نیست بیرون برود». در بسیاری از این کودکان نداشتن شناسنامه هم‌چون حقی بدیهی که از آنان دریغ شده است چندان اهمیتی ندارد. آن‌ها داشتن خویشانی که از آن‌ها حمایت کنند را بسیار از داشتن شناسنامه مهم‌تر می‌بینند

چرا که به نظر آن‌ها با این حمایت است که می‌توان با مشکلات مواجه شد و به اهداف دست یافت و فقدان اوراق هویتی خلل آن‌چنانی‌ای ایجاد نمی‌کند. برای این کودکان همین که به هر حال، بتوان به طریقی سیم کارت گرفت و یا شماره حسابی داشت کفایت می‌کند و همین که این مشکلات را بشود به شکلی حل و فصل کرد، ایران را جایی قابل زیستن و بهتر از افغانستان می‌کند. برای بسیاری از کودکانی که تجربه زندگی در افغانستان و ناآرامی و جنگ آن را داشته‌اند، امنیت ایران، آن چیزی است که اساساً زندگی در ایران را ممکن و در افغانستان غیر ممکن می‌کند. یکی از مشارکت کنندگان می‌گوید: «ایران چیز خاصی ندارد، همین امنیت‌اش خیلی خوب است».

خود و دیگری

فهمی که کودک مهاجر از تمایز و امتیازات دیگری در برابر خود دارد می‌تواند نشان دهنده آن گسلی باشد که احتمالاً روزی دهان گشوده و باعث گسست بین جامعه مهاجر و جامعه کشور میزبان باشد. در حالی که برای بسیاری از ما روشن است که افغانستانی‌ها با فرآیندهای دیگری‌سازی در ایران روبرو هستند که آن‌ها از حقوق شهروندی و انسانی محروم می‌کند اما فهم این کودکان متمایز است. فهم این کودکان از تمایز بین ایرانی و افغانستانی مبتنی بر عقلانیتی ناشی از مواجهات روزمره است که در آن ایرانی‌ها «فرقی با افغانستانی‌ها» ندارند. برای این کودکان ایرانی‌ها «خیلی خوب هستند»، «خیلی مهربان هستند»، بدون این که بگویند تو افغانی هستی «با آن‌ها بازی می‌کنند» و واکنش برخوردارند. نسبت به کار کردن آن‌ها نشان نمی‌دهند.

خشونت

این مضمون به دنبال آن است که نشان دهد چقدر کودکان کار مشارکت کننده خشونت تجربه شده در ایران خشونتی ساختاری و تحمل‌ناپذیر می‌بینند. برای اینان خشونت نهادی خشونتی دهشتناک است که می‌تواند آن‌ها و والدین‌شان را به دردسری سخت گرفتار کند. اما خشونت روزمره و مربوط به شرایط خاص اصولاً خشونتی با فراوانی بسیار پایین است و این شکل از تجربه خشونت، جامعه را برای آنان به خصوص در مقایسه با افغانستان، بسیار امن می‌کند و امکان بسیار خوبی برای فعالیت اقتصادی مهیا می‌کند. بریالی و سید آقا در حالی که از مهربانی ایرانی‌ها می‌گویند اما از اورژانس اجتماعی بهزیستی و آن چه «افغان‌گیری» و «رد مرز» می‌خوانند وحشت دارند. «یک بار داشتم کار می‌کردم بهزیستی من را گرفت و سه ماه من را آزاد نمی‌کردند. بابا هم برای آزاد کردن من ۲ ماه از کار و شده بود و نمی‌رسید کار کند».

این کودکان خشونتی که نهادها بر آنان اعمال می‌کنند را به تجربه تعمیم یافته‌ای از زندگی در ایران ترجمه نمی‌کنند و تمایزی روشن بین خشونت روزمره یک شهروند عادی ایرانی یا خشونتی که یک نهاد

و یا سازمان اعمال می‌کند، می‌گذارند. این کودکان در حالی که ایرانی‌های بد دهان، زورگو و یا دزد هم دیده‌اند و می‌دانند «چون ایرانی هستند» نمی‌شود با آن‌ها درگیر شد اما معتقدند زورگو بودن این افراد لزوماً ربطی به ایرانی بودن‌شان ندارد. بر همین اساس، تا جایی که این کودکان، این دیگری شدن را نه یک وضعیت ساختاری بلکه موقعیتی^۱ و غیر ساختاری می‌بینند نسبت به زندگی در ایران و دشواری‌هایی که ممکن است با توجه ملیت‌شان بر آن تشدید شود، تاب‌آوری بالاتری نشان می‌دهند.

نتیجه‌گیری

مهاجرت خانواده‌های افغانستانی به ایران، پدیده‌ای است که تأثیر چشمگیری بر زندگی نسل بعدی این خانواده‌ها داشته است. مهاجرت آن‌ها عمدتاً به دلیل جنگ، ناامنی، فقر خانواده و کم سواد بودن رخ داده است و هنوز هم اثرات آن در زندگی افرادی که در ایران متولد شده‌اند، قابل مشاهده است. مهاجرت مانند یک ترومای انتقالی بین نسل‌ها جریان دارد. این انتقال نه تنها بر نسل اول مهاجرت کرده تأثیر گذاشته است، بلکه بر نسل دوم نیز اثرات قابل ملاحظه‌ای داشته است. با این حال، تجربه زیسته کودکان کار مهاجر و شیوه زیست آن‌ها در سرزمین میزبان و همچنین کشور مبدأ موضوعی است که از تحقیقات محققان بسیار مغفول مانده است. اکثر پژوهش‌هایی که به پدیدارشناسی تمایل به مهاجرت پرداخته‌اند، با مشارکت بزرگسالان انجام شده‌اند. در پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش‌شناسی پدیدارشناسی توصیفی شیوه هویت‌یابی کودکان کار افغانستانی و چگونگی تأثیر این هویت‌یابی بر تشدید و تضعیف تمایل آن‌ها به رفتن از ایران و بازگشت به افغانستان مورد مطالعه قرار گرفت.

در مطالعه حاضر، ۱۱ مضمون اصلی از مصاحبه با این کودکان استخراج شد که در یک روند توصیفی، چارچوب‌های معناداری به اظهارات آنان داده شد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که کودکان کار در این پژوهش از آینده فهمی روشن دارند و برای آن از همین سن و سال برنامه‌هایی روشن، واقع‌بینانه و مطابق با انتظارات دارند. از جهت دیگر حتی آن‌ها به دلیل تجربیات روزمره اقتصادمحور از تحمل دشواری‌هایی که ثمرات خود را در آینده‌ای دورتر نشان می‌دهد نیز درک خوبی دارند. بنابراین پرسش از آینده و برنامه‌های آنان درباره مهاجرت پاسخ‌های کم و بیش روشنی می‌تواند بگیرد.

در سخنان این کودکان اظهارات مختلفی وجود دارد که نشان می‌دهد مهاجرت دوباره نه برای آنان چندان مطلوب است و نه چندان محتمل. در مواجهه امر اقتصادی و امر جمعی، زیست جمع‌گرایانه این کودکان، در زمان کار با خویشاوندان گسترده باعث می‌شود که آن‌ها فردگرایی و کنش مبتنی بر نفع شخصی را در خویش کمرنگ کنند و روابط عاطفی و اقتصادی خود را همزمان در یک جا متبلور ببینند. بنابراین آن‌ها روزانه، این چسبندگی اقتصادی و اجتماعی را بیشتر و بیشتر تقویت می‌کنند. از سوی دیگر،

^۱ Situational

از آن جا که این کودکان عموماً درآمد خود را به والدین‌شان می‌سپارند و تنها بخشی از پول به آنان تعلق می‌گیرند، بازگشت تنها بخشی از پولی که خود برای آن مشقت دیده‌اند یک نوع محافظه‌کاری و امساک را در آنان درونی می‌کند.

این کودکان کار افغانستانی، به نوعی بزرگسالی زود هنگام را تجربه کرده‌اند و در عین کودکی مسئولیت‌هایی بسیار بیشتر از آن چه معمولاً از یک کودک توقع می‌رود را به دوش می‌گیرند. این کودکان پرداختن یا سهم داشتن در هزینه‌های جاری یک خانواده مثل قبوض و اجاره را از وظایف بدیهی خویش می‌انگارند. این مسئولیت‌پذیری‌ها موجب شکل متفاوتی از رشد عاطفی آن‌ها شده است. و آن‌ها خود را در قبال خانواده و افرادی که برای‌شان کار می‌کنند متعهد می‌دانند. چنین احساس تعهدی موجب می‌شود مشکلات شخصی خویش را بهانه‌ای برای شانه خالی کردن از آن تعهدات ندانند. این احساس تعهد نیز خود شرایطی است که خارج شدن از وضعیتی که آن کودکان در آن قرار گرفته‌اند سخت می‌کند. کودکان مشارکت‌کننده بنا به فهم عمیقی که از شرایط خویش دارند به خوبی از اهمیت شبکه افراد مورد اعتماد خود آگاهی دارند و هزینه‌ها و مخاطرات فقدان این شبکه را تا حدودی می‌توانند تصور کنند. کودک کار مهاجر افغانستانی، دوستان نزدیک و معتمدین‌اش را اغلب در بین هموطنان خود پیدا می‌کند و وجود آنان در ایران باعث ایجاد و تشدید تعلق خاطر و همچنین ثبات اقتصادی می‌شود. از این جهت است که وجود این روابط در تصمیم‌ها اثر مهمی می‌گذارد. در کنار این روابط، خانواده و رابطه کودک و والدین همواره عنصری بسیار مهم در انتخاب‌های مهاجرتی است. این کودکان اما فهمی سنتی و در عین ویژه‌ای از این رابطه و نقش خویش در خانواده پیش می‌کشند. در کنار آن که، احترام به والدین یک ضرورت اخلاقی است، نقش آن‌ها در خانواده نقش کودکی نیست که باید شرایط زندگی‌اش از سوی والدین فراهم شود؛ بلکه کودک باید برای بهبود زندگی‌ای که تمام اعضا در آن دخیل‌اند به قدر خویش بکوشد.

اگر چه از نگاه بیرونی، زندگی کودک کار افغانستانی، پر مشقت، تبعیض‌آمیز و خشونت‌آمیز به نظر می‌رسد اما آنان مفصل‌بندی‌ای به مراتب خوش‌بینانه‌تر از شرایط خویش دارند. برای آنان کار کردن نه مشقت بلکه ابزاری است که در آن می‌توانند با زیست سنتی‌شان، خود را منطبق سازند و از آن هم‌چون ابزاری برای ترمیم و تعدیل گرفتاری‌های روحی خویش استفاده کنند. آنان اگر چه خشونت ایرانیان را دیده‌اند اما آن را نه خشونتی ساختاری بلکه خشونت‌های موقعیتی درک کرده‌اند. از این رو است که در اکثر موارد در وصف ایرانیان از خوب و مهربان استفاده می‌کنند و ایرانیان را نه دیگری بلکه مثل خود می‌دانند. آن‌ها از امکانات شغلی، درمانی و تحصیلی‌ای که در ایران دارند خوشنودند و با یک مقایسه ساده که از تجربیات خرد و روزمره‌شان نشأت می‌گیرند ایران را جایی خوب می‌دانند که در آن می‌شود زندگی کرد. از آن جایی که مشارکت‌کنندگان پژوهش حاضر را کودکان و نوجوانان کار افغانی حاضر در مرکز حامی پرتو منطقه ۵ تهران تشکیل داده‌اند، لازم است تا در تفسیر و بهره‌گیری از نتایج این تحقیق،

احتیاط لازم را به عمل آوریم تا اطمینان حاصل کنیم که این نتایج قابلیت تعمیم برای تمامی کودکان و نوجوانان مهاجر افغانستانی در شهر تهران را ندارند. بنابراین، هنگام استفاده از نتایج این پژوهش، بایستی مراقب باشیم که هیچ‌گونه تفسیر و فرضیات غیر منطقی برای جامعه کودکان و نوجوانان مهاجر افغانستانی در تهران نسبت به این نتایج اعمال نشود. همچنین، بعضی از افراد مشارکت‌کننده به دلایل مختلفی از جمله نگرانی از افشای اطلاعات شخصی یا ترس از دست دادن حریم خصوصی، از حضور در فرایند مصاحبه و ضبط صدا خودداری می‌کردند. به منظور رفع این محدودیت‌ها، پژوهشگر به صورت حضوری با این افراد مصاحبه کرده و متن مصاحبه توسط یک همکار ماهر در حین مصاحبه به صورت کتبی ثبت شد.

پیشنهادات

در خصوص هویت‌یابی کودکان کار افغانستانی در ایران با توجه به یافته‌های پژوهش می‌توان پیشنهادات و راهکارهای زیر را طرح نمود:

- در حال حاضر، بسیاری از کودکان افغانستانی در ایران به عنوان کودکان کار فعالیت می‌کنند. این کودکان بر خلاف حقوق بشر و قوانین بین‌المللی کار می‌کنند و با مشکلاتی مانند فقر، عدم دسترسی به آموزش و بهداشت، خطرات فیزیکی و روانی و حتی آسیب‌های جبران‌ناپذیر روبرو هستند.

- برای حل مشکل هویت‌یابی، باید برنامه‌های آموزشی برای کودکان کار افغانستانی در ایران توسعه داده شود. این برنامه‌ها باید شامل آموزش مهارت‌های زبان فارسی، مطالبات قانونی و حقوق بشر و آموزش‌های حرفه‌ای مناسب با نیازهای بازار کار باشند. همچنین برای حل مشکل هویت‌یابی کودکان کار، لازم است که خانواده‌های آنها نیز حمایت شوند. برنامه‌های حمایت مالی و روان‌شناختی برای خانواده‌ها والدین کودکان کار، می‌تواند بهبود قابل توجهی در شرایط زندگی آنها داشته باشد. علاوه بر این، لازم است به این نکته تأکید شود که هویت‌یابی کودکان کار افغانستانی در ایران نقش بسیار مهمی در حفاظت از حقوق اساسی آنها دارد. برای دست‌یابی به این هدف، نیاز به همکاری فعال دولت‌ها، سازمان‌های مربوطه و جامعه بین‌المللی است. منظور از هویت‌یابی درست و قانونی، تأمین حقوق پایه‌ای مثل آموزش، بهداشت، حفاظت و محافظت از کودکان است. منابع لازم باید برای پشتیبانی و پشتیبانی از این دستگاه‌ها فراهم شود تا بتوان بهبود وضعیت کودکان کار را فراهم آورد.

تعارض منافع

«بنا بر اظهار نویسندگان مقاله حاضر فاقد هر گونه تعارض منافع بوده است.»

منابع

1. Alaedini, P. (2020). Afghan migrants in Tehran: Toward formal integration. In *Mobility and forced displacement in the Middle East* (P.p: 103-132). Oxford University Press.
2. Bagga-Gupta, S; Hansen, A & Feilberg, J. (2017). Conceptual Framings of Identity in a Multifaceted World. *Identity Revisited and Reimagined. Empirical and Theoretical Contributions on Embodied Communication Across Time and Space*, P.p: 1-23.
3. Batuchina, A & Straksiene, G. (2019). Phenomenological perspective in researching immigrant children's experience. *International journal of science annals*, 2 (1-2), P.p: 26-32.
4. Behnam, N; Sadrnabavi, F & Fouladiyan, M. (2023). Multidimensional Determinism and Selective Dropout; A Qualitative Study of Educational Survival Process of Afghan Children Living in Mashhad. *Sociology of Social Institutions*, 9 (20), P.p: 7-29.
5. Carbajal, J. (2020). The Identity Formation Process of Immigrant Children: A Case Study Synthesis. *Journal of Experiential Psychotherapy*, 23 (3), P: 3.
6. Clarke, K. M. (2004). *Mapping Yorùbá networks: power and agency in the making of transnational communities*. Duke University Press.
7. Cvajner, M. (2012). The presentation of self in emigration: Eastern European women in Italy. *The Annals of the American Academy of Political and Social Science*, 642 (1), P.p: 186-199.
8. Denzin, K. N & Lincoln, S. Y. (2018). *The Sage Handbook of Qualitative Research*, Los Angeles: Sage.
9. Dolberg, P & Amit, K. (2023). On a fast-track to adulthood: Social integration and identity formation experiences of young-adults of 1.5 generation immigrants. *Journal of Ethnic and Migration Studies*, 49 (1), P.p: 252-271.
10. Ferguson, G. M; Causadias, J. M & Simenec, T. S. (2023). Acculturation and Psychopathology. *Annual Review of Clinical Psychology*, 19, P.p: 381-411.
11. GhavamSafari, A. (2022). *Analysis of Cause and Underlying Factors, Strategies and Consequences of the Phenomenon of Diaspora Identity in the Second Generation of Afghan Youth in Iran*. MA Thesis: Tarbiat Modares University.
12. Giuliani, C; Tagliabue, S & Regalia, C. (2018). Psychological well-being, multiple identities, and discrimination among first and second generation immigrant Muslims. *Europe's journal of psychology*, 14 (1), P: 66.
13. Grasmuck, S & Pessar, P. R. (1991). *Between two islands: Dominican international migration*. Univ of California Press.
14. Hutaaruk, K. A. P. P; Redi, A & Suparno, S. (2023). Selective Policy in Handling Illegal Immigrants. *Jurnal Indonesia Sosial Sains*, 4(05), P.p: 425-431.
15. Jamshidiha, G. R; Anbari, M. (2004). Social relations and its effects on the return of Afghan immigrants. *Journal of Social Sciences Letter*, 3 (23), P.p: 43-68.
16. Karaköse, G & Yaylacı, F. G. (2023). International migration and integration: Turkish immigrants in Poland. *Migration Letters*, 20 (2), P.p: 155-169.
17. Khosravi, R; Bahadori, R; Geravand, F & Ahmadi, A. (2019). An Investigation on Adaptation of Afghan Immigrant Students Living in Shiraz City. *Iranian Population Studies*, 5 (1), P.p: 149-175.
18. Kimpimäki, M. (2023). Arrangement of Illegal Immigration at the Northern Borders of Finland. *Migration Letters*, 20 (4), P.p: 126-134.
19. Kreienkamp, J; Bringmann, L. F; Engler, R. F; de Jonge, P & Epstude, K. (2024). *The Migration Experience: A Conceptual Framework and Systematic Scoping Review of*

- Psychological Acculturation. *Personality and Social Psychology Review*, 28 (1), P.p: 81-116.
20. Kurt, G; Ekhtiari, M; Ventevogel, P; Ersahin, M; Ilkkursun, Z; Akbiyik, N & Acarturk, C. (2023). Socio-cultural integration of Afghan refugees in Türkiye: the role of traumatic events, post-displacement stressors and mental health. *Epidemiology and Psychiatric Sciences*, 32, e51.
 21. Kuscminder, K & Dubow, T. (2023). Moral exclusion, dehumanisation, and continued resistance to return: Experiences of refused Afghan Asylum seekers in the Netherlands. *Geopolitics*, 28 (3), P.p: 1057-1078.
 22. Maehler, D. B; Daikeler, J; Ramos, H; Husson, C & Nguyen, T. A. (2021). The cultural identity of first-generation immigrant children and youth: Insights from a meta-analysis. *Self and Identity*, 20 (6), P.p: 715-740.
 23. Mirzaei, H. (2017). An investigation of the educational integration of Afghan immigrants in Iran. *Journal of Social Work Research*, 4 (11), P.p: 43-84.
 24. Mosawi, S. M. (2012). A Research on Reasons of Disguising the Afghan Identity (Case Research: Second-generation Afghan Refugees in Mashhad, Iran). MA Thesis: Ferdowsi University of Mashhad.
 25. Mosawi, S. M. (2016). Identity and its redefinition in the second generation of Iranian Afghan immigrants. MA Thesis: University of Tehran.
 26. Obilor, E. I. (2023). Convenience and purposive sampling techniques: Are they the same. *International Journal of Innovative Social & Science Education Research*, 11 (1), P.p: 1-7.
 27. Pessar, P. R. (1995). On the homefront and in the workplace: Integrating immigrant women into feminist discourse. *Anthropological quarterly*, P.p: 37-47.
 28. Phillips-Pula, L; Strunk, J & Pickler, R. H. (2011). Understanding phenomenological approaches to data analysis. *Journal of Pediatric Health Care*, 25 (1), P.p: 67-71.
 29. Raturi, R & Cebotari, V. (2023). The impact of parental migration on psychological well-being of children in Ghana. *Journal of Ethnic and Migration Studies*, 49 (1), P.p: 192-211.
 30. Ryan, L. (2008). 'I had a sister in England': Family-led migration, social networks and Irish nurses. *Journal of Ethnic and Migration Studies*, 34 (3), P.p: 453-470.
 31. Safak, A; Nisanci, Z. N & Olcum, G. (2024). Acculturation conditions and orientations of Afghan and Syrian refugee entrepreneurs in Turkey. *International Journal of Intercultural Relations*, 99, 101940.
 32. Saidi, S. (2019). Homeland Representation among Migrants' Intersubjectivity: A Theoretical Approach to Iranian Diaspora. *Social Sciences*, 26 (87), P.p: 115-154.
 33. Saito, M. (2009). Searching for my homeland: dilemmas between borders- experiences of young Afghans returning "home" from Iran and Pakistan, Afghanistan research and evaluation unit (AREU).
 34. Schwartz, S. J; Meca, A; Cano, M. Á; Lorenzo-Blanco, E. I & Unger, J. B. (2018). Identity development in immigrant youth. *European Psychologist*. 23 (4), P.p: 336-349.
 35. Songhori, N; Fekrazad, H & Maarefvand, M. (2015). Barriers to Social Integration of Young Afghans in Iran. *Journal of Contemporary Sociological Research*, 3 (5), P.p: 101-124.
 36. Sukmawati, S; Salmia, S & Sudarmin, S. (2023). Population, Sample (Quantitative) and Selection of Participants/Key Informants (Qualitative). *Edumaspul: Jurnal Pendidikan*, 7 (1), P.p: 131-140.

-
37. Tavakoli Khomeini, A; Abdolmaleki, J. A & Monsefpour, M. M. (2011). Immigrants Identity: A Reflection on the Identity of Iranian Second- Generation Immigrants. *National Studies Journal*, 12 (47), P.p: 149-168.
 38. Vollebregt, S. J; Scholte, W. F; Hoogerbrugge, A; Bolhuis, K & Vermeulen, J. M. (2023). Help-seeking undocumented migrants in the Netherlands: Mental health, adverse life events, and living conditions. *Culture, Medicine, and Psychiatry*, 47 (4), P.p: 1067-1089.
 39. Wilson, T. (1994). What determines where transnational labor migrants go? Modifications in migration theories. *Human Organization*, 53 (3), P.p: 269-278.